

٩٢٧

٢٥٠

١٤٩٥٥/



٩٢٦

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين
١٢٣٤

مكتبة
الملك
١٢٣٤



922



957

١١٣٢
 من المجلد الثاني
 من المجلد الثاني
 من المجلد الثاني

مجلس

٤٧

٤٥٠

٩٢٧

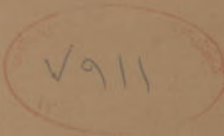
١٤٩٥٥



٩٢٦

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
الذي هدانا لهذا ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
الذي هدانا لهذا ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
الذي هدانا لهذا ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
الذي هدانا لهذا ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله



١
٢
٣
٤
٥
٦
٧
٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعلنا معرفته وجوده ومن علينا فضله وجوده
 وهذا نانا بنبيه بنو الرحمة وكاشف الغمة وامام الامة وشفيع
 الامة المنجى من طينة الجحيم وسلافة الانبياء والاولياء
 ودلائل على حجة الامة الانوار وما دانا لاسلامه ومصلحه
 القلام وكعبة الاعتصام وذروة الاحتشام عليه وعليهم
 صلوات الله عليهم اجمعين ما انا والقرن المدي واناء القلبي الضيق
اما بعد فبين كويد اقل غلظا لمدحها وعلا محمد يوسف بن افا بك بن ابراهيم
 كرجون درينو لا كه تاريخ سال ابراهيم هزار و هشتاد و يك رسيد به شمس
 كه مقدمه شمس في البت براقيم و اسس تاخته و آما بنو زبجوم شكر نوم و ملك
 بن تبارج متاع بهوش نير و آفته نيبال شعب چنان نظر آورده كه كشميه
 مستحق **كتاب النور** و بيان **ارموز** در ملك تحريكه و في ايدي عباد افا كه

در خانه

در خانه داشت كه شايه بد و توحيات غيبه اعانت توقيفات لا برينها
 و تقيفات ان بر او و مخارن ان حال بخاطر الهام نير و خميه خوشه تاثير
 كه ياب اشرف قدس شمس كه يك بار كه يك سياه مهر استبا و طلي
 پنا عمنه ان محييه فوت و پناچه ساله مر و يك رقاب ملك قطب
 سعاد مرحت مر كه ايره سعادت نوز حد فسيادت نور حد فسيادت
 شمع كمن عدالت ملك خوان سعادت مجوز عارضات و التقيت بر طينه
 الكرم و سلاطه المجد الاله ام السلطان بن السلطان ان كان ان كان الحق
 بتوقيفات سحان و المويه تايد است ربه بن عيون اعلى صاحب قران ازل
شاه عباس ان ازال كره و ده افضل ابد و جو و خطره و ده كجا بكي كره
 طرف حرفش الو فحاشي احب رسيد و در سواد او شمس و في
 اصغر كار منه بچ است و موقوف از بروج ارقام او طالع و نور تحقيقات
 از الشقاق ارقام او لامع است ره فرموده كه رباب موقوف حضرت جواد
 بطريق اقصا و بلغت فارسي كتاب اليك فاني بنظر منير فرموده در ان كره
 سخنان اصحاب و في ان ارباب فضل با مشاهير سلوات ابد عليهم تسخير كره
 از استماع اين خبر فخر و اب كشته با بن غير كير السال جبر كير الهال و كيه است
 بنا عليه با جو و كيه اقباض و فلت استلاف است و انچه در مملوك داشت
 مبدع ظهور جبهه كره سار و عجز و در جوار او مومنين طالبيان با كخانه دار و دنيا

و اما

نسخه

که بر آن رسیدند و آنکه در حال ایستاده و کتاب بقدر فارسی و عربی
بر همان پنج ترتیب از او هر یک را مستقل بر یک مقدمه و پنج قرن و یکی نیمه
ساعت مسکن کثیف الغرض و پانزده روز که اندامیه که در غیره در حقیقت
و معنی ابواب هر یکی کرده و اصل المستعان علی الله تعالی **فصل دوم** در بیان
خصیص علم و عالم **فصل اول** در تخریب علمی و جوی و در صفت مقدس اول
حکامه **فصل دوم** در ذکر خدا و علم و اطلال آن **فصل سوم** در بیان علم
و حقیقت آن **فصل چهارم** در ذکر احوالی که تعلق بر جوارح دارد که آن ظاهر
میگردد **فصل پنجم** در معانی امر این ظاهر و باطن **فصل ششم** در ذکر احوال و جز
مهمات باید دانست که از فضل و حدیث بعینه خود را معارف داشته اند
تخریب با و این معنی حدیث که آن تخریب است خواهد بود و حسی است و بعینه
اولی **فصل آخر مقدمه فی فضل العلم و العالم** بدان یک اند که فضل علم بسیار
و فضیلت عالم بسیار است که در کتاب کافی بسند و مستقل از امامان و ائمه و غیره
علیه السلام منقول است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که طلب
علم و غیره واجب است بر همه مسلمانان بدانند و آگاه باشند که حضرت خرد
جنت عظمیه و دست مبارک و طالبان علم را نیز از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه روایت میفرمود و اینها آنکه در این باب است که در
دین و طلب کردن علم و در عمل کردن در آنست و آگاه باشند که طلب

علم واجب تر است بر شما از طلب کردن علم زیرا که ای مقوم و مقوم نیست
در شمار و تحقیق که قسمت کرده است از میان شما عاقل و فاضل
آن شده است و در تخریب بر شما و جز برای شما و فاخر کرده و بدین
که علم خرد دانست و در نزد اهلش تحقیق که شما را مورد شده و باید طلب کردن
آن از اهلش پس طلب نماید آنرا و بهم نزدیک است از فضل و غیره
که گفت از صدق آل محمد علیهم السلام شنیدیم که میفرمود که بر شما که تفقه
و دانش حاصل نمایند و در این باب و اعراب و بشیوه پس درستی که
و دانش حاصل کنند و در این باب حضرت خرد و در تخریب بطور مستقیم
نحوه اید و کثرت و پاکیزه خواهد بود که اندک برای و علم و عینی علم و بی خبر
قبول نخواهد رسید این تخریب که یک پرکار است که اهل علم از آنان اهل
نبوت و خاندان و در صفت از صلوات الله علیه بر جمیع مردم عام و اند
بدان که خواهر علوم ایضا از آن عاقلان عارف و فاضل و از شماست
اصحاب آنرا تخریب نمایند زیرا که ایشان ضال و مضل و هلاک و مصلحت اندیش
در کتاب مذکور از این سخن بن عبد الرحمن مقرر است که گفت که تخریب این
اول را یعنی امام موسی کاظم علیه السلام اگر چه خبر و اعداء هم خدا را و حسین را
پس فرمود که یا ایمن من بعد من بشنید که کسی که نظر و فکر کند برای خود یعنی
اصول این عقل خود را مستقل اند و تابع عقل خود نشود از باب است که در

اعراب
و بدین

کتاب غایب را بگویند

که در کلام هر یک استیلا بر دیگری کرده اند تا آنکه مشهور و کسی ترک کند اجماع
پیش خود را که او میگوید و کسی ترک کند قول خدا را و ترک کند قول رسول خدا
کتاب مشهور باید دانست آنچه گویند و کسی که کتاب خدا و کتاب
خود را بگوید بی استیلا است و او استیلا بر کتاب خود است و او را در این کتاب
همی ملاک است و کفر است چنانچه راه حق بین علم و نادان و بین حق و باطل
و در کتاب حضرت عیسی و احادیث اهل بیت حضرت و طهارت چنانچه در
کتاب کور در باب فرض علم از امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که روز
حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل مسجد شدند و هر که جمعی با طرف مردی را دیدند
فرمود که این شخص است و چنانکه گفته این مرد علامت است و فرمود که علامت چیست
گفتند که او را علم است و کتاب عرب و تقی الاشیان و ایام مابینت و شفاعت
عزیزت پس آنحضرت فرمود که این علمیت که جلیل بود و در آن کسی را حققت
نیست و عالم بودن بر آن کسی را نفی نمیدهد بعد از آن فرمود که چرا این
که علم نیست این محکم یا نه گفتند عاقل یا نیستی قایم و سواد یا نیستی
تخریب این صاحب است و در موهبت ستونی مذکور خواهد شد است اصناف که
و تعالی و هم در کتاب مذکور هر قوم است مردی از این جمعه تعالی منقول از امام
محمد باقر صلوات الله علیه که آنحضرت فرمود که عالمی که مردم از علم و شرف
نشوند بهتر است از فقها و پیران عابد و تیران از این جمعه تعالی منقول است که گفت

نمودم

نمودم صدق آن محمد علیهم السلام که عالم شود و بیایم علم بشن اهل علم است
و از چهار چیز است که بر بعضی اشیا نملک شود و شیخ ابو جعفر محمد بن علی
بن بابویه قتیبی در کتاب سنن الاخریه القیبه بسند خود از
صادق آل محمد علیهم السلام روایت کرده که هرگاه که در قیامت شود
خداوند تعالی جمع کند خلائق را در صعیب واحد و وضع موازین شود پس
لبنجید به اعمال را با خون نشنهد او را و او را با خون نشنهد او را و این شیخ
ابوعلی الطبرسی در کتاب جنتی از امام رضا علیه السلام روایت
نقل کرده که آنحضرت فرمود که گفته میشود و در روز قیامت مرد عابد
که نود و نه روز دنیا بگوید مردی بودی یا سمیت و در کار سازی و تحلیل نفس خود
بر فضل و کرم ما و اهل بیت شو کی که گفته میشود و مرد عالمی را که رسیده باشد
بر مردان خیر او و خلاص کرده باشد بر اشیای این جمیع را و حاصل شود
باشد برای اینان رضا حضرت را ای آنکه کاف و حامی بنیان آل محمد بود
و راه نایب عیفا و جهان اینان بگوید ای شیعیان اینها را از طرف
ملاکات و عزائم بسوی لایت اهل بیت طهارت هدایت و ولایت
میکرد و این لایت تا شهادت اهل بیت نشوید که شفاعت کنی هر کس که از تو تعلیم
کرده و تحویل علم برین نموده باشد پس بشنود و اهل سارند با او بخت قیامت را
از مردمان و فیاض را تا آنکه حضرت امام علیهم السلام نامه پیام گفت و مردان را بر

ایشان از اوست و شش زبان
و بسیار کرده باشد

بر قیام صد هزار گشته باشد و آنها حق باشند که از آن مرد عالم اند علم نه باشند
 بهر چه که بچند واسطه باشد تا در قیامت پس تا کن و در بین تفاوت رماز
 کجاست تا بجای در ما بین مژگان عالم و این عالم و در کتاب انجیل از امام
 مطلق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقول است که فرموده اند که عالم بهر شیعه
 ما را ابطان و سرحد دارند و سرحدی که منع میکنند از ملک و این ملک
 و شرفی البین و مغایرت او را منع میکنند الا که از خروج کنند و از فرزند
 بر صیغان به شیعان ما و از آنکه سلطان شود بر شیعه و اهل بیت و متابعان
 وی که فواسب باشند و انتم بهر شیعه که هر آنکه از شیعه این سرحد دارد
 نماید که بقوت علم و حجت روشن و منع کنند حجت و بخوانند شیعیان همانند
 ما را است این عمل در نزد خدا میسر است و از آنکه کسی با کافران و مومنان
 جدا کند و از هر بار بار بر او بر آید که هر چه دفع شده و تمن می کند از دنیا
 مومنان و این مرد عالم دفع شده و تمن می کند از دنیا و از هر کس که
 از امام حسن و علی بن ابی طالب منقول است که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
 میکند که آنحضرت فرموده که هر که مطلب است و این باشد که بشکند حجت
 ناصیه را از موالیان و شیعیان که اهل بیت رسولیم و بشکند قوت شیعیان را
 و پرده از روی کار رسوایی ناصیهان بردارد و صیفا و کما اهل بیت را عدا
 و بگوید اگر اندوختیم و تعلیم کند امر محمد و آل امر محمد و آل را و اصل او

و دشمنان میگردانند

علیه السلام که از خدا ای تعالی اتهام یکایک ثبت را در آنکه بنا کنند برای حق
 و سرانجام در حجت و کار فرمایند برای او هر عرفی از عرفان حجت او که
 او را داده باشد برای اسکات و عاف نمودن دشمنان چه از باده از خود
 مردمان دنیا و از دشمنان که قوت هر کدام از اینان زیاده باشد
 از قوت کسی که تواند استقامت و زمین را بزرگوار و پس در حال چپ و راست
 نیایند و در وقتها برای او و قهر باری او که اندک در مقدار آنها را بگوید
 عالیشان و شیعیان را با حق حسین بن علی علیه السلام و اهل بیت از حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام نقل میکند که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند تعالی
 را که کند بر خلفا من و من بعد من پسید که با رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت
 که جمعی اند که بعد از من خواهند آمد و است کنند آثار و احادیث مرا و پیوسته
 بر مردم شریعت و دین مرا و این باب احادیث بسیار است بر این
 اکثافا **اول** در معرفت او و جتیدان کتبی بی است و صفات
 است جل جلاله و این نیز شش است بر غرض و رموز و کشف و بیان **غرض**
اول در آنست که آیا معرفت و زانست که آیا معرفت مستغنی از آنست
 نظارت یا بدین یا اگر الهامیت و در آنکه هر ادل چیزی که بر حکمت و همت
 که است پس اشعار و مغز را به که و اندر اینک نظر کردن و تحصیل معرفت
 الوجود و همت یعنی که استخافت حضرت باری جل جلاله و عظمه بلیل

آنها

باشد و نیز دعوی اجابت است کرده اند برین که معرفت حق تعالی بر هیچ کس
واجب است اختلاف ایشان برینست که آیا ثبوت واجب بطریق طریق
میشود یا شاعره گفته اند که بطریق جمع است و معقول بر آنکه که بطریق نقل
میشود و مذاهب اکثر شاعره از جمله مذاهب شیخ ابو الحسن معتقدند
که اول چیزی که بر محقق واجب معرفت است زیرا که آن اصل مبدء
و غایب است در بران متفلسف میشود و موجب جمع و اجابت میشود
و مذاهب جمیع معتزله و استواء اهل سنی است بر آنست که نظر یعنی لسان
اول اجابت و طایفه بر آنکه اول اجابت جز اول نظر است و اگر
و موجب کل مستلزم و موجب جز اول است پس اول جز اول نظر واجب است
مقدم است بر نظری که تقدم دارد بر معرفت و قاضی و متجاوز و واجب
انست که قصد بر نظر اول اجابت است زیرا که نظر فعل اختیار است که نیست
مقصود و قصد تقدم دارد بر اول اجابت نظر و در مواقع بعد از نقل
این مذهب گفته اند که این نزاع لفظی است بواسطه آنکه اگر از اول اجابت
واجب است که مقصود باشد آنست اول پس آن معرفت است اتفاقا و الا اگر
اراده آن نباشد بلکه اراده اول اجابت باشد مطلقا پس قصد نظر اول
کردن اول اجابت است زیرا که آن تقدم مقدم است از برای نظری که و آیت
مطلقا نیست و واجب نیز واجب چنانچه در علم اصول معتزله است

گفت

کشف بیاورد آنست که آنچه اشاعره و معتزله گفته اند که جمیع اجابت برینست
که معرفت الهی واجب است صحیح نیست زیرا که از جمله صوفیه و از مذهب است که
که معرفت حق سبحانه و تعالی ضروری نیست پس است نظری که نیست فاما
فاما آنچه مذاهب سنی است و احادیث متواتره از اهل بیت نبوت صلی
علیه السلام حضرت رسالت نبی انوار است آنست که معرفت حق
یعنی بعنوان که او خالق عالم است و او را رضا و عطف است و انیکه از
معلق نیاید چار است که از جانب مطلق التعلیم کند یا چنانچه رضا و عطف خدا
در آنست از امور فطری است که واقع میشود در دلها با الهام الهی چنانکه
محقق گفته اند که پس بدین مطلق پستان در شرف با الهام فطری الهی است حاصل
آنکه خدای تعالی بنده کار را بحارف مکرر ملامت داشته و در دل ایشان نهاد
خلق کرده و بعد از آن بایشان پیغمبر فرستاده و بران پیغمبر کتاب نازل
کرده و در آن کتاب امر و نهی نموده است و با الهام واجب و غیر واجب
تکالیف شده عید میگویند تعلق یکدیگر و الا بعد از مطلق خطاب از جانب
سبح و معرفت الهی پیش از موع خطاب با الهام الهی برای بنده کان
حاصل است بچند مرتبه پس اول اجابت از ارسل علیه السلام برشته است
چنانچه بطریق توالتزوار است که علی الله التعریفه البیان و علی الخلق
آن یقبلوا صاعقه محمد الله تعالی یعنی بر خدا لازم است که بر خلق تعریف

[illegible]

رسول صلی الله علیه و آله از جانب خدا آورده است از او که رسول الله
از نیکوترین و بالاترین بران امر خود است که ولایت آل محمد است صلی
علیه و آله پس بدینست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده و اگر کسی که
در صلی الله علیه و آله خود را شناخت و بشمارد است مثل مردی که از آن
جانب است و در حق آن سجده و تعالی فرمود که طیبه الله و طیبه الله و طیبه الله
و اهلها الا انهم منکم پس اول صاحبان معرفت علی علیه السلام و بعد از
او امام حسن علیه السلام گردید و بعد از او امام حسین علیه السلام است پس
پس از آن حسین علیه السلام بعد از آن محمد بن علی علیه السلام که بعد از آن است
یعنی حضرت و در این اصل چیزی آید امام حسن که میرود و در عین که امام خود
را شکر و دوست دارد و باقی طاعت و محبت و توحید و توحید هر یک است
سبقت امام نهان خواهد بود که نفس جان وی بر پنج جسد و بدست
داشت و پسندید و پسند خود و فرمود که راقی است خود را گفت که من
و کجا و چگونه بود امام و هر یک کتاب کافی در باب اقا اسلام حضرت علی
و ان کتاب علی الامین است و منتظر آن محمد بن علی علیه السلام است که از آن
و منتظر صلوات الله علیه و فرمود که ای اقا فرموده علی است اسلام
و قرار است بی علی و هم در آن کتاب و در باب اقا ایمان حسین
محمد اوج البدن است و منتظر آن مقول است مردی از اوج و زیر

السَّيْرُون

فَاعِظُوا

[illegible]

انك ص قَبْلُ

الحمد لله

4

بجانب

مفتی

[illegible]

تاریخ روز

۱۰

[illegible]

بوی خوشی سبزه خورشید
هدیه این فرا قبول نمود راه
شکر خود را می

سوانی

سوال کن که دست کی ایشان را بجنبان ترا جزمیه بند پس حضرت
فرمودند که گفت که هر چه است که آب منی نوشیده که سقذان از بین آید
که بیهوده است گرفته اند چنین عیار اسم که سبط محمد مصطفی صلی
علیه و آله و سلم بدان عشق را و نشانه آن شیده در پیشه و از روی
فرموده و عز و محن ازین مشروبات فریاد کشیده و فرمود که قاتل کی کدام
که گفت لعین اهل السماوات و الارضیه و الهادی البقیع پس بعد از
گفت السلام علیکم و علی آله و سلم و او مختلف اوطان می طایفه نژاد
و معتقد بود که او که آب حضرت و حسین علیه السلام بعد از قتل حضرت
مکرمان کشیده تا که کشیده زخمش گمان می گشت که اگر گرفته و در جگر
آید نام بسایه و دستهای خود را همچون حضرت فرموده و در میان
و بالید چون بیهوده سقذان حالت را متوجه فرموده گفت که او که از زمین
آید و آن آب از لعل سراجی حضرت رسول صلی و علیه
و آله و سلم در آن و طایفه و فتنه و چون بیهوده هم از حسن آن تو تو
گویم ای چشم و بعضی با او دست اندازیده و بعضی با او با یکدیگر
میگردانید و چون آن میگردانید که اگر از ایشان می گردانید که
چون او را ترا از سر و زبان بخانه فریب که سخن میزد و چون او را
و ای که در نشانه شعر سعد فرموده که در آن چشمه و آنکه در او

که بفرموده میگردید و چون دست انداخته شد اندکی او گشتند
 و صاحب از طلب این گشت و گشتن فراوانم نه خود را بجزیت ریا
 و ریاکاری میبویید و میبویید و بشتر تراف و در القبل میبویید و نامای خود را
 بچون او میباید بعد از آن شبیه و جلیل شد که در راه و جلیله پیش گرفت
 او چون بر یکی از کسای بجهت طهارت صدای او شنیدند که بگویم
 بسبب نزدیکی منته و گفت صورت بسیار پست را می شنوم می تواند بود که اگر
 داشت او را و به شدت پس بکین را از غیر را و او را به به از شرف خود را
 حسب را حدی و این عالی باشد که در داشت که آن هم از طریق که صاحب
 خود را و دست پس بگویند که اگر میباید که من و جلیله که بیان
 میباید که او را و حدی را گشتند تا آنکه گفت بعد از آن شبیه شد
 و کسی که گفت آن تا داشت حسب این بود و در این چنین خود را و در طهارت
 گرفت پس آن در قامت فرمود و دیگر کسی از آنانی بفریاد میباید
 فرات که صاحب الامر علیه السلام که گفته بود و در خوا به خود و در
 این چنین ایامه و بعد که است منتقل از تابیر و طوبی میباید که بعد از آن
 که گفت گفت بعد از این سیر و در "اصفیه" در خدمت امیر المومنین بود
 علیه السلام و در سستی که او را بوسه و سر را که فرمودم از مردم میباید
 آن روز که او را پس فانی از تنگی شهادت بجزیت و بجزیت به شدت

مومنان گشت که گران برای دفع ایشان در آن نمود پس کار بی نظیر بود
 بر غایت پستی آن گشتند پس بجزیت ازین بخت و گشت گشت
 و فرمود از جمله وی و حسین علیه السلام گفت ای پدر من شاه را به فتح کنم
 فرمود ای فرزند چنان کن بر و پس بجزیت با سوار چند نفر را بفرست
 از سربا و الق موزه گشتند و در کفر خود را بر بیان وضع فرمود و در
 و چند نفر را که بجزیت به پندار داد گشتند و بفرموده عرض میباید پس
 حضرت امیر صلوات الله علیه از مقامی که بیان کردید اصحاب گشتند امیر
 المومنین که در بیت و عالی آنکه این اهل فقیهت که برای بجزیت می
 داد و بجزیت بر علیه السلام فرمود که ای قوم هیچ چنین است که میباید که
 در راه خود علیه علیه و بفرموده میباید که سبب که گشتند و گشتند
 طاعت که گشتند تا پیشند که گشتند تا بنای لغو در که و در کمان
 تا آنکه گفت المظفر المظفر لا یزید و گشتند این نیست به پندار میباید
 این اهل بیت را بریه و گشتند و در حق سبب اهل الدین و تمام انوار علی
 علیه السلام است که در که بر سستی حسین بن علی علیه السلام در که در که در
 و در آن سبب زینب و در چند نفر و در لیل آن که در که در که در که در
 گشتند پس بجزیت گشتند و در این بجزیت گشتند و در که در که در
 بجزیت گشتند و در آن گشتند که گشتند و در که در که در که در

غفره

[illegible]

با کنگه چهل سال از حاتم بنا پیش از اعظم نموده پس از آن مدت چهل
سال از آن تالی شد و چون آن حضرت از ماضی گشتن فراموش گشت خداوند
او را امر نمود که حیوانات را بربان برآید تا که پس از چهل سال حیوانات
نهاده الا که تا فرشته پس از هر صبح و در وقت غروب و غل سینه نموده و از این
و نه دست که کوفی و این او را در دنیا که میفرماید قول تعالی اصل
فیها من کل نوع است یعنی از این سبق علی الله تعالی می آید و اما این حدیث را
قیله و غباری سینید و مسجد کوفه و آن مشهور است و چون در حدیث است که
آن سید و ذلت فریخ و مسجد کوفه در موضعی که مردم فی النور است
نمان می بخشایند علی السلام از برای بر مینوی از این سخن این حدیث
گشت نموده ۱۶۰۰ از آن قدیر و قدیر حاجت بر آید این حدیث که در آن
حدیث این خبر که در حدیث است که شریفه است از حدیث که در آن
افراد حیوان طبع تر نماز اکثر است از حدیثی که در آن و در آن را که
بر این است از این که از آن اقلیل و از آن این حدیث را در آن اقلیل
اکثر خبر از آن که از آن است از طبع و اقلیل گشته این حدیث را در آن
در آن نیز معلوم شد که که گشت قول تعالی و طاعت اصل و طاعت
آنست که است و در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن
این حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن

مغول

مفعول من شد معنی چنان شد که حاصل من لا ذیاج اذ احکات است
آنست که در حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن
و کسیر بر آید بهما الناقص من التلاوه این حدیثی که در آن حدیثی که در آن
مرد و در حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن
از که دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست
است که در حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن
و تباکت و بر آن و از آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن
عادت است این حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن
میزد به تفسیر له السموات السبع و الارض و من فیها و من فیها و من فیها و من فیها
یعنی یحیی و اکون لانفسهم و تسبحهم ان الله کان جلیلا غفورا
یعنی میگرداند و را بهجت انسان و زمین و کس که را بهجت و بهجت
ست ۱۱۱ یک تفسیر میگرداند و در حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن
که در حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن
فصل اشکاف منقرض نموده است از حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن
که در حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن
تفسیر این حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن
و علی بن ابی حمزه حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن حدیثی که در آن

[illegible][illegible]

ايام كثيرة الى ابدى قداره بغير ان يكون سديج
 وعز من ايات خلقه ومعاني برزخه وتعالى عن ذلك
 علوا كبيرا **فصل الثاني** في الحديث الذي ورد في الكتاب
 في باب حدوث الاسماء بالاسناد المتصله عن ابي
 عبد الله عليه السلام انه قال ان الله تبارك وتعالى
 خلق اسما بالخراف غير متصوت وباللفظ غير منقطع وبا
 لشخص غير متحد وبالشبه غير موصوف وبالكون غير
 مصبوغ منى عنه الاقطار ومبدعه الحدود ويجوز
 حسن كل منوهم مستور غير مستور فجعله كلمة تامة على اربعة
 اجزاء معا ليس منها واحد قبل الاخر فالله منها ثلثة
 اسما لفاقة للخلق اليها وجب واحد منها وهو اسم
 المكون للخرزون فهذه الاسماء التي ظهرت فالظاهر
 هو الله تبارك وتعالى وسبحانه ليشكل اسم من
 هذا الاسماء التي ظهرت اربعة اركان فذلك الثاني
 عشر ركن ثم خلق لكل ركن منها ثلثين اسما فاعلها
 اليها فهو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق الباقي
 المصور الحي القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم العليم الخبير

مصدق

السمع

الشجاع البصير الحكيم العزيز للبيان المتكبر العلي العظيم
 المقدر القادر السلام المؤمن المهيمن الباري المنفرد
 البديع الرفيع الجليل الكريم الرزاق الحي الميت الباطن
 الوارد فهذه الاسماء وما كان من الاسماء للمسمى
 حتى يتم تلافئة وستن اسما فهي نسبة لهذه الاسماء
 الثلاثة اركان وجب الاسم الواحد المكون للخرزون
 بهذه الاسماء الثلاثة وذلك قوله تعالى قل ادعوا الله
 او ادعوا الرحمن ايا ما تدعوا فله الاسماء المحسنة ثم للحديث
 الشريف **الكاتب** ان يتركوك فيك احوال اشكال من حديثه ومن كلامه
 ظهرت تمامه او لا يتركون تحقيقا ريث ان يتحقق ان يترك
 حتى يتحقق منه ثم وادحسن قال تركون ان يتركوه كفضل ما
 كان من شجرة وانما من اسما عارف الدارين والتمتع بخصايصه والتمتع
 بكنائس اسما ريث ان يتركوه فله من فروع كل اسم انت كالكلمة
 بان ان يتركوه بغير مبدعه اسم فاعلها الله وهو حقيقة وشدة تعاقب
 من هو دور احوال يتركوه لا يتركوه في الفاعلية بغيره وانما تتركوه
 بغيره من غير فرق بينها في اول المعنى كبره من هو دورهم بغيره
 بغيره كبره من هو دورهم بغيره بغيره بغيره بغيره بغيره

1

عبدالله

[illegible]

نمودار کوهستان

[illegible]

پس از آنکه چنانچه میگوید و علم سبقت که پس بجزرت او احاطه نمیشود
و فرستنده او هم پس بجزرتش توانست رسیده و به باطن آن گشت
پس از آنکه حضرت وی توانست خود پس از جلال باطن بطن بطن است و بطن
باز است که بر است اعلا مات خود الباطن بالاجاب و الاظهار بالانوار
و متنی که وی باطن کل شیء است یعنی سر و ظاهر و جمیع مخلوقات جزو و پیرست
حاصل آنکه حضرتش عالم انوار الحقیقات است عالم امر ابریه کائنات تا که در بطن
شیء است از آن شیء که در او پنهان شده و موجب داره الحقیقه حضرتش که وی جل
حاصل فعال و معبر است و حضرت او نفسی است که جایز نیست بر و موت
و فنا و متعلق نیست بیکو اقی که سبب اقی می باشد الحکیم حضرتش که حضرت وی است
عقل و حالت و حکمت و لغت عرب معنی علت و ازین جمله است قول خدا
که فرمود **يُولِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ** و معنی آن آنکه او جل و جلال و حکم نماید با فعل
خود را حکمت مستفاده از صف و این است اسما و ارا را فعال و فعلیست و حکمت
لجام سر را گویند و جانی که از آن میگوید و آنرا از هر چه مشدیده و آن است که ظاهر
کنه بجنب و سر العظیم می باشد که حضرت وی علیهم است نفس عالم است بر او
و مطلع است بر ظاهر و مخفی نیست و ناغیه و غایب است و معنی انتقال از حالت
پیشینا قبل از حدوث و بعد از حدوث آنها بر عین و ظاهر و باطن آنها و علم
حضرتش به شیا بر خلاف علم متق و نیست بر یکو اقی تا که در فعال و جمیع صفات خلق

شکست

بر موقوفاتیات و حضرت وی از حالت عالم کسی را که هیچ باشد از فعل
و متق پس که نشسته و در حالت بهشتی است و چون کتابت شده و حضرت
وی عز و جلال و بطن بطن است و علامه و حکما و اقبال جمیع صفات
ذاته الحکیم حضرتش که هر چه میگوید و میگوید را از آن کسی که بر او پنهان شده و در
مقصودت بر و تقوی که سبب الحقیقه معنی الی خدا است و این صفت فعلیست که در بطن
لیلی محفل است میگوید و در از ایشان باز میآید و موصوف کفایتی که معنی
علت نیست و از برای که باطن موصوف بحکم و قرآن و سید عالم میگوید و در آن است
که هرگاه چیزی را که استندایم علم آن را از دولت نیست و چنانچه هر چه را از علم
نایم آنچه از علم و بر طرف نیست و الحق معنی این است موصوف شود و چنانکه
روی نماید زیرا که آن بعد است معنی اسم و علم و صفات الیه و این که معنی
معنی است معنی و در آنکه عبادت حضرت وی خواست و عبادت غیر او باطل
و معنی این معنیست قول عز و جل **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَ أَيْدِيهِمْ وَلَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ**
هو الباطن این چیزی که پرستش آن کند نیز از وی باطل و قایت و برای احدی
و گفته اند **عَبَادَةُ الْمَلِكِ** معنیست که حضرت وی را عبادت و عبادت و عبادت
بر و معنیست و معنی آن آنکه حضرت وی را عبادت علی بن ابی طالب است و عبادت
عمل این و سید و این صفت فعلیست معنی معانیست و معنی این معانیست و معنی
آنکه وی کائنات و الله جسمی و جسمی است و معنی آنکه وی کائنات و معنی این معانیست

است

مختصر

العبادة الشارعة
٢
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

مَدَنِي

محررات

انجیل ص ۱۰۰

السنة

البرهان

١٠٠

این کتابش که خواهد بود مراد آنست که هر کس جزای حق خود را در عالم آخرت
 نخواهد یافت مصنف کتاب مذکور قدس سره فرمود که من قول حضرت کرده که
 ایم شایع است که این کتاب را که در این حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
 جز آن در حقیقت که راست را که شک نماید نظر آن و با ویرا زینت نیست
 گوشت از عذاب حق الله علیه است مسلم فرمودم از این که این کتاب هالک
 الا حجه فرمود و بعد از این دست و پا و رسول الله و امیر المؤمنین و
 علیهما السلام و بعد از این حدیث از این حدیث که منقول است از امام
 و بعد از این حدیث که منقول است در میان سیدکان و سیداه
 که خدا را در این دنیا و دنیا آخرت است که در حقیقت فرمود که در حقیقت
 پس هر که که خدا را در این دنیا و دنیا آخرت باشد با او فرمود که سید
 با این کتاب را که خواهد بود هر که کتاب میخواند و او از محمد بن عبید
 گوشت از امام رضا علیه السلام مسلم فرمودم از قول حضرت ربیع بن
 کریم و ما منک ان تجد لک احفظ سیدی چه چنان باشد ترا از سوره
 که در این کتابی را که خلق کرده ام بدوست خود فرمود که این قدرت است
 خود مراد آنست که هر که را به تزیین معنی قوت و قدرت مصنف کتاب
 مذکور قدس سره فرمود که از بعضی شیعیان شنیدم که میگویند که حضرت
 معصومین صلوات الله علیهم بر یکدیگر صلوات الله علیهم صلوات الله علیهم

میفرمودند بعد از آن حدیث که در کتاب مذکور است میفرمودند سید کاظم
 العالمین و این مثل قول کسی است که گوید که شیعیان من قائلند که سید کاظم
 مطهره میفرماید که این کتاب را که در این حضرت خطاب کرده و میفرماید که من
 و احسان من بسوی تو نوشت با فنی بر استسکبار و عیسان هم قدس سره و در کتاب
 توحید خود از محمد بن مسلم روایت کرد که گوشت از امام محمد بن مسلم علیه السلام
 فرمودم از قول خداوند تعالی که فرمود که یا ایها المسلمون ان تجد لک احفظ
 سیدی پس این حضرت فرمود که بدو کلام عرب معنی قوت و قدرت است چنانچه
 میفرماید و او که عیدنا و اودح الاله و در جای دیگر میفرماید که و السلام
 کتبناها با یلوی القوه و سمانها را بنامه و میفرماید که کلمه و در جای دیگر میفرماید
 و ایدیه و روح منته یعنی قوی که اندیشه را و کتبنا و کتبنا و کتبنا
 من با و کی گزیده است یعنی قوا و اصل و احسان است و او را از من برحق
 این قوت است هم و کتاب مذکور از محمد بن زرار و منقول است که گوشت
 از امام رضا علیه السلام مسلم فرمودم از قول حضرت ربیع بن
 شایق پس این حضرت کشف از خود از سانی یا که فرمود و دست دیگر را بر سر
 تزیین میفرماید که گوشت سحان یحیی الاصل و یحیی و گوشت قول حضرت امام علیه السلام
 که فرمود و سحان یحیی الاصل و یحیی و منزه و مقدس است حضرت چون تعالی
 سنان از یکدیگر و اما ساق است و در کتاب میفرماید از امام موسی کاظم علیه السلام

والت راسان که و از پیشین که بایست می باشد بسیار به کثرت می باشد
و پیشین استیغور که اندیش می شود که شغل آن شغل مشکوفاست که از آن
است که در بعضی باشد که آنچنان است و هر چه در میان نماید می
باشد و پیشین که از آن کوب درستی کوب درستی است که بایست که
در باشد در لون و عین بعد از آن که با تمام تغییر فرموده آن درین مقام
اثبات مطلب است که تمام موده و حاصل آنکه شش چنان که نظر می شود لایق
سبک که در انداختن نفس می شود و بیضا است و کوه ها و دانه ها که در آن
مست و ظاهر و نبات برین و با هر است و اده المستان و از صفا و آنکه
علم است که در آن است که از آن است که از آن است که در آن است که در آن
آنحضرت فرمود که شریف است که از آن برای باره و است پس می
و این صفا است که در آن است که از آن است که از آن است که از آن است که از آن
و این شش را می سلام و می باشد و بعد از این پس می باشد و لا فو الا
الحق القیوم بعد از آن که در آن است که در آن است که در آن است که در آن
که می باشد و از آن است که از آن است که از آن است که از آن است که از آن
تک و الملک صفا صفا و فی قوله عز وجل یطرون الا ان یا بجه الله
فی ظلل من الغمام و الملک لک **کشف** محمد بن علی بن ابی حمزه و در کتاب
توحید باشد و خود از علی بن فضال روایت کرده که گفت از رضا علی بن حمزه

در حدیث

علیه السلام است که از آن است که از آن است که از آن است که از آن است که از آن
برستن شرف چون آن در حق موصوفه می شود و هر چه است از آن است که از آن
نیت که معنی آن است و بجا و آنکه و الملک صفا صفا و در هر چه
نموده که در آن است که از آن است که از آن است که از آن است که از آن
یا شمس الله فی ظلل من الغمام و الملک لک حضرت امیر علیه السلام فرمود که در آن
در شرف چنان بود است که در آن است که از آن است که از آن است که از آن
من الغمام و الملک لک **کشف** فی قوله عز وجل و الارض کجها قیضه
یوم القیامه و السموات مطویات بعینه و فی قوله عز وجل قال الیه و
یا الله صفوا له ثلث ایاله و یوم یوم ایاله و الا ان یا بجه الله
محمد بن علی و آنکه در آن است که از آن است که از آن است که از آن است که از آن
در کتاب توحید باشد و منقول از محمد بن حسین بن محمد بن محمد است که گفت
از امام علی بن ابی طالب است که از آن است که از آن است که از آن است که از آن
القیامه و السموات مطویات بعینه سوال نمودم پس حضرت امیر علیه السلام فرمود
که این تیره و تار است که در آن است که از آن است که از آن است که از آن است که از آن
تیره و تار که در آن است که از آن است که از آن است که از آن است که از آن
تیره و تار که در آن است که از آن است که از آن است که از آن است که از آن
مهران روایت که گفت از محمد بن علی بن محمد علیه السلام پرسیدم از آنکه در آن

مجلس
تاریخ
روز
شماره

[illegible]

وہی کہ وہاں کے لوگ
میں نے ان کو دیکھا ہے

quinta

در هر شب است که بندگان آنرا گشتا و اگر خدا را در آن تعاضات گفت
ما معنی القضاة قال الملك عليهم كما يستحقونه حتى انها لم يدر الشواب
والقضاة الدنيا والآخرة لغير من في تعاضات نور، انكم را است برکت
و غیرت است آن شب نور تعاضات آنرا تعاضات تعاضات و بنا و آخرت بر آن
و قضا که بعد از آن ایمان و هکذا ان الی هر است الا ایمان و العرفان
که حدیث شریف خوانست از باب اول هم تعاضات جواب نمک و این و بعضی
و امره و اینها معنی مشیت و ارادت و تعاضات اگر باشد و اینها
و این معنی است که است ترا اند و میان و الحمد لله علی ما یطرب
المعنی الثاني القضاة و القضاة و سائر الخصال الشیخ و کتاب است
حدیثی که در حدیث رسول الله علیه و آله منقولست که فرمود که هیچ بانه
و تعالی تعاضات و هر که پیش از آنکه خلق سوات و اینها که به نیت و ایمان
و چنانچه از علی بن موسی الرضا علیه السلام است که فرمود که حدیث که
کرد با پدرم موسی بن جعفر و می فرمود که حدیث که با پدرم جعفر بن محمد
فرمود که حدیث نموده با پدرم محمد بن علی آنحضرت فرمود که حدیث که با پدرم
علی بن محمد بن ادریس فرمود که حدیث که با پدرم محمد بن علی علیه السلام گفت
شنیدم از پدرم علی بن ابی طالب صلوات الله علیه که فرمود که احوال همه عالم
که آن را اینها فضايل و معانی است تا فرایض هر چه خداست در جمل اینها

او تعاضات او و خدا را و مشیت او و علم او است و اما فضايل پس چه چیز است
و لیکن برضای تعاضات خداوند و مشیت و علم او است و اما تعاضات بر مشیت
با عرضا و لیکن تعاضات و تعاضات و مشیت و علم خداست بعد از آن بر که در تعاضات
مضایق و نموده و کتاب که در تعاضات است که لا یكون فی الشیء الا فی
شیء الا بسببه انما هو فی العلم و السلام و است که آنحضرت فرمود که هیچ
چیز را در زمین اندر ایمان الا در جمل سید که مشیت و ارادت
و الله و الله و الله و کتاب و علم است پس که آنرا نشانی است که بر
تعاضات می اندازد و ارادت پس تحقیق که آن تعاضات که فرست **المعنی**
نیز اسلام و کفر و هر کتابی که فی رب العالمین از حسین بن علی علیه السلام
بن محمد است که در آنکه عالم یعنی از امام جعفر علیه السلام منقولست نموده که
که تعاضات علم است که در آنست تعاضات تعاضات و علم و شاعر و ادو و الله
و تعاضات اعضا است و خرافات و اداه و نموده و قدر و اراد و این معنی
که از آنکه تعاضات فرمود و تعاضات که در تعاضات و تعاضات که از آنکه تعاضات
که از آنکه فرمود و اینها صورت می بند و مشیت و مشیت و اینها باشد
ارادت و ارادت و می شود تعاضات و تعاضات و تعاضات تعاضات تعاضات
و حدیثی که از امام علیه السلام فرمود که تعاضات مشیت و مشیت و مشیت که
نمات است و تعاضات تعاضات تعاضات تعاضات تعاضات تعاضات تعاضات تعاضات

و تعاضات و تعاضات و تعاضات
و تعاضات و تعاضات و تعاضات
و تعاضات و تعاضات و تعاضات

عمر بن الخطاب

بسم الله

1875

در این باب است و پیش از آنکه در حق تعالی که حق تعالی است
شخصیت نه ان تعالی با هیچ چیزی از اقسام آن تعالی سبک و ادوات و قدر
و تعالی را که آن تعالی است پس از آن حد است که این از تعالی با کسی
تعالی که گفته شده و آن چیزی بود که شده باشد از اقسام و میانه و اگر بعد
از آن تعالی که گفته شد و آن چیزی بعد است و شده باشد از ادوات که آن چیزی را
بعد و نه این است که هر که شخصیت تعالی که بگوید باشد و هر که
از تعالی را در ادوات و در حق تعالی که شخصیت تعالی است و حضرت او را
شخصیت از تعالی که حق تعالی است پس از آن تعالی که از ادوات و در ادوات
که از شخصیت تعالی که هر که می کند پس از آن تعالی که از تعالی که حق تعالی
بر ادوات است که هر که گفته که از ادوات و در حق تعالی که حق تعالی
چه از ادوات است و می دانند و پس بر تعالی که از ادوات و در ادوات
از شخصیت و تعالی که هر که می بیند پس از آن تعالی که از ادوات و در ادوات
که در ادوات و بعد از آن خلاف این حق تعالی که هر که می بیند و از ادوات
در ادوات و بعد است پس تعالی که در ادوات و در ادوات که از ادوات
پس از ادوات و در ادوات که از ادوات و در ادوات که از ادوات و در ادوات
می باشد و هر که گفته که از ادوات و در ادوات که از ادوات و در ادوات
الیه و پس از ادوات و در ادوات که از ادوات و در ادوات که از ادوات

فی این باب است و پیش از آنکه در حق تعالی که حق تعالی است
شخصیت نه ان تعالی با هیچ چیزی از اقسام آن تعالی سبک و ادوات و قدر
و تعالی را که آن تعالی است پس از آن حد است که این از تعالی با کسی
تعالی که گفته شده و آن چیزی بود که شده باشد از اقسام و میانه و اگر بعد
از آن تعالی که گفته شد و آن چیزی بعد است و شده باشد از ادوات که آن چیزی را
بعد و نه این است که هر که شخصیت تعالی که بگوید باشد و هر که
از تعالی را در ادوات و در حق تعالی که شخصیت تعالی است و حضرت او را
شخصیت از تعالی که حق تعالی است پس از آن تعالی که از ادوات و در ادوات
که از شخصیت تعالی که هر که می کند پس از آن تعالی که از ادوات و در ادوات
بر ادوات است که هر که گفته که از ادوات و در حق تعالی که حق تعالی
چه از ادوات است و می دانند و پس بر تعالی که از ادوات و در ادوات
از شخصیت و تعالی که هر که می بیند پس از آن تعالی که از ادوات و در ادوات
که در ادوات و بعد از آن خلاف این حق تعالی که هر که می بیند و از ادوات
در ادوات و بعد است پس تعالی که در ادوات و در ادوات که از ادوات
پس از ادوات و در ادوات که از ادوات و در ادوات که از ادوات و در ادوات
می باشد و هر که گفته که از ادوات و در ادوات که از ادوات و در ادوات
الیه و پس از ادوات و در ادوات که از ادوات و در ادوات که از ادوات

عبدیسم شنیدم که میفرمود که حضرت عیسیٰ علیه السلام فرمود که اگر از عالم من عیسی
لومین لیتب الذنب العظیم یتوجب عقوبتی فی الدنیا و الاخرة
هر کسی که بداند از اینکه من بر این دنیا عظیم بکنم چنان که هر کسی که بپای آن
سستجو عقوبت من میشود و دنیا و آخرت فاعلم که فی مابین صلاحه
فی آخرت من بکار میکنم از برای وی را بجز در دست صلاح آخرت وی تا بجل
که العقوبه علیه فی الدنیا لا اجازیه ببلذلت الذنب یتقبل میکنم برای
و عقوبت آن گناه را در دنیا تا جزا بپا داشت آن گناه را در برسانم
و اقله عقوبه بکمال الذنب و اقله و اگر که علیه عقوبت در آخرت
و تقصیر میکنم عقوبت آن گناه را در تقصیر میکنم و اگر که در برای
موقوف فی امتناع یعنی یا اینکه تقدیر خداست آن گناه و تقصیر بآن کرده اند اما
آنها موقوف میدارم و قطعه افضل که در دست و ما بپای عید می باشد و در
امضای آن شش است یعنی بد است و میباید ندیده من آنرا فاعلم که
ذلك مواضع علی اصنافه پس هر که بر امتناع آن تردید میکنم تمام اصل
عنه فلا اضحیه کنرا حیه یساقو و جیدا صراحا حال المکر و علیه
در آن و اساک که در امتناع میکنند اگر از برای اگر است ارم و دست و در
وی و در حال که در بیل و در کرده اند از زمانه آن کرده و با وفا تقول علیه
بالعقوبه و الصبح پس تقول میکنم دست میکند ارم و بقیه که در آن

از دجه کجا فانه کثیر فوافله التي تقرب بها الى الله و یجاء
از روی خوابان بودن در محاکمات و از جهت کثیر زان و وی که تقرب
میجوید و اینها می بیند و در سبب خود و نه از خود قاصد است بکمال
پس هر کس که بگوید که از میباید ارم آن را از برای و در حدیث و تقصیر
و ترکته موقوف تا وی فی اصنافه للشیء حال که تقدیر آن با نود و فساد
بودم از آن حرام را مضاف است آن شیت یعنی بودم بکمال کتب که عظیم
بزدالی و ذلک البلاء پس از آن فرض و شیت میکنم از برای وی را در
داشت عظیم که در سبب که در سبب آن علامه و ادخاره و ادخاره که اجوده
و لم یصبر به و لم یصل الیه اداء و انما الکرم الی روی الهم و غیره
میکشیم آن ثواب را و از دیگران برای و اجزاء و حال که بکمال متعجب
و علم بدان نداد و اینها آن با نوبی رسید و من کریم و در و در جم
پس اگر از برای زین حدیث ترفیع از روی انصاف تا بپای حدیث
بیا قدر و تقصیر و دست میکنم و در امتناع که در حدیث و در حدیث
فرموده الله الذي هو ملهم الصواب و از جواد و در حدیث که در
طاعتش سر و در کتاب هیچ الدعوات از انما مطلق جعفر بن محمد الصاوی
الصلوات القلیله است و است کرده از جمله موضوعات نوشته میشود که آن
حضرت فرمود که علی حدیث کرده است چه از حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله

بکمال ذل و اجساد آن بپای

که این بر آن حضرت را از حکم وی ظاهر گردانید و حکم تعلیم وی کرده و پیرایه
او که فاضل دیگری بر ویست که زعمی است که نه ای تعالی تعالی که امر
بنده را از تحلیف نهاده پس ای ایشان پس این شخص ضعیف است که این و حق
ای را در سلسله نفس پس ای که فراموش است و هر کسی از علم است که نه ای تعالی بنده
تعلیف نموده و با حق تعالی آن را نه و با حق تعالی آن را نه و با حق تعالی آن را نه
است نه و هر که که فعل حسن و کار نیکو کند و هر که که فعل
فعل قبیح کار بد از و سر نه است و هر که که فعل این بر مسلمانان کار است
و نیز در کتاب نه و از امام نه که هر روز است که نه و از امام نه که هر روز است
و لکن امر این الامرین بر نیت و تعویض نیت و یکی از نیت میان این
و او امر او ای که یک نیت میان این و او امر او ای که یک نیت میان این
که او را در جمعیت و در دفعی و دفعی غایبی و دفعی و دفعی و دفعی و دفعی
یعنی از پس هرگاه که از تو قبول کرده باشد و تو ترک کرده باشد پس چنان
نیت که او را جمعیت امر کرده و این و این و این و این و این و این و این
که بنده را در فعل خود و نیت را در نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
که در آن که اصل آن را احتیاطی در نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
پس این که نیت شریع است چنانچه که در نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
بنده را بر خود و آنکه نیت او را استقل یعنی خود نموده باشد و نیت و نیت

شده و کلامی که در نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
علیه السلام و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
از مفسرین روایت کرده که گفت که نیت علی بن موسی الرضا علیه السلام
و آنکه در نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
بن محمد علیه السلام روایت رسیده که نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
و لکن امر این الامرین بر نیت و تعویض نیت و یکی از نیت میان این
آن باشد که نیت ای تعالی می کند و نیت ای تعالی می کند و نیت ای تعالی می کند
آن پس آن کس که نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
در نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
قابل نیت و تعویض و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
پس امر این امرین بر نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
نیت که از نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
حدیث شریف جرج الرضا علیه السلام بر دعاء اگر هیچ نباشد و نیت و نیت و نیت و نیت
الاصحاح حدیث شریف جرج الرضا علیه السلام بر دعاء اگر هیچ نباشد و نیت و نیت و نیت و نیت
الفصل فی النیت فی البدایه و الفضائل و السلام بر دعاء اگر هیچ نباشد و نیت و نیت و نیت و نیت
در باب الهدایه آنها من دعا و عمل کسبا و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه روایت کرده که نیت و نیت و نیت و نیت

من سجد فی اطمینان به و در کتاب کافی باب اول در احادیث و التذکره و از امام
 جعفر صادق علیه السلام روایت کردیم که در روزی که حضرت عقیل بن ابی رافع
 و شقاوت بن مویس از آنکه خلق را با خلق نماید پس آنکه حبیب خلق کرده
 بود که او را میفرمودند که ای کاهنه و اگر از خلق است و در میان ما به خلق میفرمود
 بود که خوش و اگر شقی باشد هرگز او را دوست نخواهد داشت و اگر خلق
 صالح کند عقیل محبوب شود و شقی میفرمودند که در روزی که امام جعفر
 اوست پس چون که هرگز محبوب خدا باشد اگر میفرمودند که در روزی که
 که میفرمودند که ای شقاوت اگر محبوب و خوش بود که **ای کاهنه** سده خلق روح
 روده و کتاب تجسید در باب سعادت و شقاوت یکسان بود از حضرت
 ابی موسی که روایت کرد که از ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرد که
 رسول خدا علیه السلام فرمود که تو و **الشیخ حسن** شقی فی اطمینان است و السعد
 من سعد فی اطمینان است منورم حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که کس نیست
 که خدای تعالی استند باشد که وی خلق استغنیاء کرد و در حالتی که در شکم
 به برش باشد و سعید است که خدای تعالی استند باشد که وی خلق سعادت
 کرد و در حالتی که وی در شکم باشد که خدای تعالی استند باشد که وی خلق سعادت
 توان حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اهل اخلاص سید خلقند پس فرمود
 که بدست کسی که حضرت عقیل بن ابی رافع و انس را خلق کرد و بدست کسی که عیادت

حضرت و کس نیست و خلق کرده است که عیادت و کس نیست که عیادت کرده است
 خلقت الجن و الانس الا لیجدون پس هر یک سوی آنکه خلق شده است
 خدا پیشه فالو اول من استحب العی علی المهدی و الله الاسلام رضی الله
 عنهما کتاب کافی از ابی بصیر روایت کرد که هر یک است عیادت علی بن محمد علیه السلام
 بشرف بود که در آن سال سیاهی از حضرت وی سوال کرد که گفت تو را شناسم
 یا بن رسول الله شقاوت از آنکه خلق را میفرمودند که اگر در علم خدا عیادت
 ایشان بجهت عیادت آن حکم شد پس حضرت امام علیه السلام فرمود که ای اطمینان
 احدی از خلق حکم خدا که به خود قیام نمیتواند و پس چون حضرت وی بدان حکم
 کرد به این سخن گفت بر من فرستاد عیادت و از ایشان نقل علی را وضع فرمود
 زیرا که بحقیقت اهل و سرادار آن بودند و اهل معصیت را بر آن معصیت
 و ارجح است که قتل عیادت در برابر ایشان و من و کس که ایشان را از عیادت
 قبول از حضرت وی پس اهل اهل او را ندانید که در علم وی برای این است که سبقت
 گرفته بود و اما در نمودن بر ایشان حال آنکه ایشان را از عیادت خدا بجهت
 اهدیه را که علم او است بحقیقت تقدیر امنیت معصیت باشد و او بیشتر پس
 اگر کسی گوید که سبقت که خدای تعالی بجهت سعادت و شقاوت است به عیادت
 از آنکه سبقت را خلق کند و یکدیگر را امام علیه السلام فرمود که پس آنچه او را ندانید که
 در علم وی برای ایشان است که سبقت گرفته بود و اما در نمودن بر ایشان حال آنکه ایشان را

از هدایای کفایت و چه زیراکه علم وی اول است بحقیقت تصدیق است
 دارد و بریکه بنده را در اقبال معصیت خستیا و نیست بگوید و در افعال
 خود مجبور دانسته است و بگوید که علم تابع معلومت نیست و آن
 چنانچه ظاهر است مثل کسی که برنج بر باد بپاشد و پسته باشد که حال غلظت
 در فضا و یکی چنانچه بپاشد پس غبار آن نظر رحمت خود را از وی بر نهد
 پس استحقاق حال و بر ابا غث نسا و می نشیند و سور فی الخیر و البته
 تقدیر اسلام محمد بن یعقوب قدس سره در کتاب کافی در همین باب
 پسند و خود را معصومین و معصومیت است که در کتب از حد و قیاس
 صلوات الله علیهم شنیدیم که می گفت که برستی از چاه چاهی که در باب لغت
 محمد بن علی السلام و می کرد و نازل کرد وی در تورات است آن بود که فرمود
اقم انا لله لا اله الا انا بهرستی که من مدایم که بجز از من خدا نیست
خلقت الخلق و خلقت الخیر و احسن منه علی بن ابي طالب
 و احسن منه علی بن ابي طالب که در مخلق را و خلق را و خلق را و خلق را و خلق را
 او را برود و دست کسی او را دست میدارم و طوبی برای کسیست که بگوید
 که دانستم خیر را و دوست وی انا لله لا اله الا انا خلقت الخلق
و خلقت الله و احسن منه علی بن ابي طالب و احسن منه علی بن ابي طالب
 علی بن ابي طالب که در مخلق را و خلق را و خلق را و خلق را و خلق را

مشته را

مشته را و جاری کرد اندام اثر ابرود دست کسی که اراده و می بگوید
 و بیل کسی راست که جاری کرد اندام اثر ابرود دست کسی که اراده و می بگوید
 از تحقیق اینجاست همه مدتها می فرموده اند که توبه که هر که از خلق خیر
 و شسته خلق شایسته است یا خدا را خدا را خلق نیست و مرا آنها را که از علم
 مسیب و خواهم بسم سبب از وی حمایت با آنکه مرا و از حمایت کرد اندام
 خیر در دست کسی که دست داشته باشد او را توبه حضرت است بعد از
 اقدار بطرفی که سبب را موافق مطلب گردانید و باشد و مرا و از احاطه
 شسته دست کسی که دست داشته باشد او را اقدار ان حضرت
 ای را بعد از اقدار و تخیله است و بر با نفس نفس این خیر که به تحقیق
 این محقق طاب ثراه و دلالت تمام دارد و از آنکه شسته از احاطه دست ابرود
 خدا را و تخیله این است و صلوات و خلق ملک و حضرت و در تخیله
 و تخیله آیت و احاطه که دلالت میکند بحکم طاب بر یکدیگر که تخیله
 خدا و حضرت و از دست حضرت است و جمیع آنها شایسته است و تخیله
 آیت را علما رضوان الله علیهم در موطولات ذکر نموده اند و از برای آنها
 و بیل عیسای انصاری همان میشود و آن آیت که جاریست که سنا و دست
 معصیت انصاری همان میشود و آن آیت که سنا و دست و تخیله که در اصول
 آن فی الجمله مدخل باشد و چنانکه شیت که حضرت مسیح موعود و منجی است

سید

دعوتی

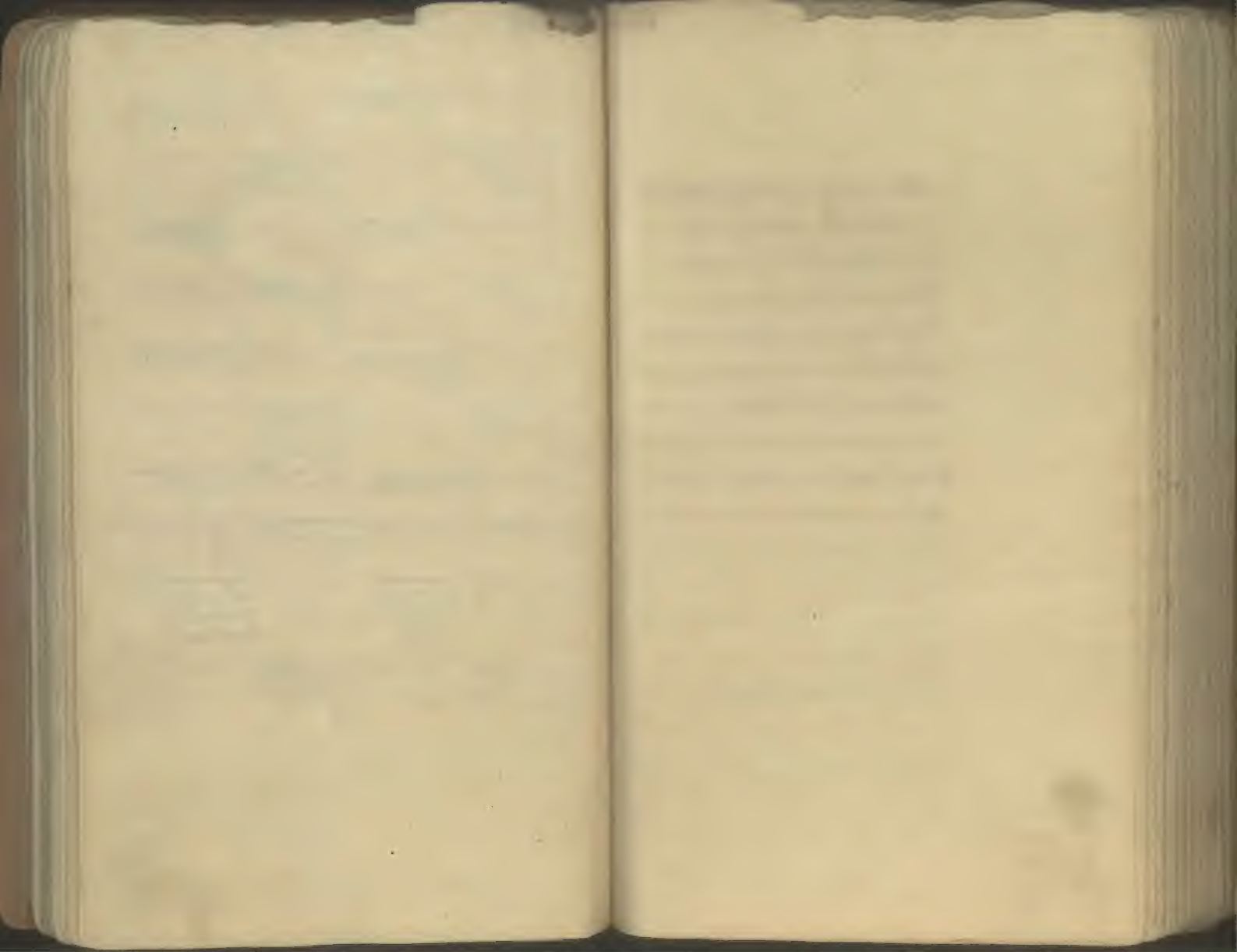
١٠٠

افتاده باشند و دست زمین مذکور در او یک حمزه و حوت باشد و آنچه در آنها درج شده
 در باطنی همان مثل حلقه است که در دوحی خالی بی حلق باشد و آنست
 زمین و کوس حمزه و حوت و بحر و در او بی حلق حلقه است که در دوحی
 خالی حلقه باشد و دست مذکور در او یک حمزه و دوحی بحر و بی حلق بی حلقه
 بالای آن بی حلق حلقه است که در میان خالی افتاده باشد و آنست که در آن
 که منافق السوات و منافق الارض و منافقینهما و منافق الثری
 و حوت و دوحی و زمین و بحر و دوحی و زمین و بحر و دوحی و زمین و بحر
 و یک حمزه و حوت و بحر و دوحی و زمین و بحر و دوحی و زمین و بحر
 آسمان و مثل حلقه است که در میان خالی افتاده باشد و آنست که در
 آسمان و دوحی و زمین و بحر و دوحی و زمین و بحر و دوحی و زمین و بحر
 مثل حلقه است که در میان مذکور واقع باشد و زمین و بحر و دوحی و زمین
 و دوحی و زمین و بحر و دوحی و زمین و بحر و دوحی و زمین و بحر
 همه احوالی افتاده باشند و این مذکور است که در آسمان و دوحی و زمین و بحر
 آسمان و دوحی و زمین و بحر و دوحی و زمین و بحر و دوحی و زمین و بحر
 مذکور است و آنست که در آسمان و دوحی و زمین و بحر و دوحی و زمین و بحر
 و دوحی و زمین و بحر و دوحی و زمین و بحر و دوحی و زمین و بحر
 که در آسمان و دوحی و زمین و بحر و دوحی و زمین و بحر و دوحی و زمین و بحر
 که در آسمان و دوحی و زمین و بحر و دوحی و زمین و بحر و دوحی و زمین و بحر

۱۲۱۲
۱۲۱۳
۱۲۱۴

تبریز

[illegible]



سوال اول در باب معرفت حق تعالی
در این باب که میگوید که حق تعالی را
چهارم در باب معرفت حق تعالی
سوال دوم در باب معرفت حق تعالی
چهارم در باب معرفت حق تعالی
سوال سوم در باب معرفت حق تعالی
چهارم در باب معرفت حق تعالی
سوال چهارم در باب معرفت حق تعالی
چهارم در باب معرفت حق تعالی
سوال پنجم در باب معرفت حق تعالی
چهارم در باب معرفت حق تعالی
سوال ششم در باب معرفت حق تعالی
چهارم در باب معرفت حق تعالی
سوال هفتم در باب معرفت حق تعالی
چهارم در باب معرفت حق تعالی
سوال هشتم در باب معرفت حق تعالی
چهارم در باب معرفت حق تعالی
سوال نهم در باب معرفت حق تعالی
چهارم در باب معرفت حق تعالی
سوال دهم در باب معرفت حق تعالی
چهارم در باب معرفت حق تعالی
سوال یازدهم در باب معرفت حق تعالی
چهارم در باب معرفت حق تعالی
سوال بیستم در باب معرفت حق تعالی
چهارم در باب معرفت حق تعالی

Handwritten: ۱۰۰۰

[illegible]

2

[illegible]

برای اطلاع بیشتر

1925

نموده و فرمود که هر که از این است برادر او را فدای او داده است
است و از این گفتیم که کسی میسر فرمود چنانچه را که خود را در این
صفت را بدست میآوردش نام او هم فرموده عبدالحقان که نسبت نام
کوین و سید جعفر بن علی بن الحسین صلوات الله علیهما سیدیم و عیال و کن
و برین نام را داشته از ضعف و ناتوانی لرزیده چو شانه و در آن وقت و در آن
سین من بعد دانسته و کسی که در این حد و آن حد و در آن حد و در آن حد
عبدالحقان گفت که من خود را از این است نام او هم فرموده عبدالحقان که نسبت نام
و در آن حد و در آن حد و در آن حد و در آن حد و در آن حد و در آن حد
نموده و فرمود که هر که از این است برادر او را فدای او داده است
که او را من خود را از این است نام او هم فرموده عبدالحقان که نسبت نام
صفت را بدست میآوردش نام او هم فرموده عبدالحقان که نسبت نام
محمد بن سیدیم نام او هم فرموده عبدالحقان که نسبت نام
او هم فرموده عبدالحقان که نسبت نام او هم فرموده عبدالحقان که نسبت نام
نموده و فرموده عبدالحقان که نسبت نام او هم فرموده عبدالحقان که نسبت نام
و در آن حد و در آن حد و در آن حد و در آن حد و در آن حد و در آن حد
نموده و فرموده عبدالحقان که نسبت نام او هم فرموده عبدالحقان که نسبت نام
و در آن حد و در آن حد و در آن حد و در آن حد و در آن حد و در آن حد

رجوع الحجاج إلى مكة

سید زکریا علی

1892

[illegible]

در پیشگاه بسیار است بر همین چینی که در کتاب که نه حضرت خداوندی علیه السلام
از یونس علیه السلام شخصی بیچاره را خوار ساخت و فرمود که ای یونس از شکم
پس از برستی کسی که بگوید خوارتر نباشد بر این بندگان خدا و بگوید که
او و پیروان او و جمیع مومنان اگر چنین می شود و می بیند و می بیند
از حدیثش از یک سیه دور و در چشمش و مایه و در هر حدیثی که می گوید
پس هر که که می گوید که خداوند را بگویند و در حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
مرا در کار ای بند من که در حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
تو ای بند من بعد از آن که خود را که می گوید که خداوند را بگویند
مرا در حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
ایضا لعلوا الله و اولوا القربى را بر سر خود که ای یونس علیه السلام که می گوید که خداوند را بگویند
که اگر کسی را خداوند در حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
خون را در خداوند سبب غلبه خداوند علیه السلام و نه تنها شارب غرطه است که می گوید که خداوند را بگویند
او جمیع مستوجب عذاب است که در حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
صلی الله علیه و آله را در حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
و بعد از آنکه از حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
و بعد از آنکه از حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
در کتاب کافی را در حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند

که می گوید که خداوند را بگویند
تو صد هزار کس عذاب خواهد کرد که از آن جمله این است که هر کس را که خداوند را بگویند
در حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
است و خود مستحق عذاب است که در حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
ابرا را که می گوید که خداوند را بگویند
بوز و اندر این حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
در حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
از حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
پس هر که که می گوید که خداوند را بگویند
الفقیه و ذیل حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
که اگر در حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
اشنا و شریعت حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
بعضی از حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
در حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
و اما بعد از حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
در حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند
در حدیثش که می گوید که خداوند را بگویند

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروساً لمن يتفكر

[illegible]

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or note, located at the bottom right of the page.

[illegible]

ely

[illegible]

61

این امگله تا من نشین این محبت بود و هیچ کز دو کتاب کجی از اضمات نماند
 علی السلام رویت که فرمود که هر چهل علی السلام بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 گفت و محمد حضرت عیسی است که بعد از او بود که از فاطمه علیها السلام
 متولد شد و دست او را بعد از تولد بقیع انداختند و فرمود که هر چهل
 علی السلام را حاجت بودی نیست که از فاطمه متولد شود و دست
 او را بعد از من بقیع کنند پس هر چهل علی السلام بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود که مثل آنچه گفتند بود و بعد از حضرت در جواب فرمود که بعد از علی السلام
 را حاجت نیست و بعد از او که بعد از من است او را که شصت و پنج چهل
 خرج نمود و از نزد علی فرمود و گفت و محمد حق السلام بر عیسی است و دست
 او را بعد از من بقیع کنند و رویت را در روایت او را و اما او هم
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت عیسی که راضی شد پس
 کسی حاجت فاطمه علیها السلام خواست که حضرت عیسی را بستاند و در خانه
 که انداخته است بود که از فاطمه متولد شد و دست او را بعد از تولد بقیع
 کردند و حضرت فاطمه خواست که مراد بود که حاجت او را بعد از او بقیع
 حاجتی نیست حضرت را خواست که حاجتی که حضرت عیسی حاجت او است
 و حاجت را در روایت او قرار داد و فاطمه خواست که راضی شد پس
 فاطمه که مراد بود که مراد و بعد از او متولد شد و حاجتی از او نماند

لاکڑی کے مرنے سے پہلے اس کا نام لیا جائے
گرتے ہی اس کا نام لیا جائے

انصاف و عدل می کرد و از هر کس که داد و آید او را میگیرید و او را میبختند و او را
 آنچه را که میخواستند از او میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند
 بعد از آن که حسین را طلب میخواستند که بر او که میخواستند و او را میبختند و او را میبختند
 که بر او دست افتاد و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند
 ابی طالب و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند
 اولی و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند
 میخواستند که او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند
 افتاد و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند
 یا ایها الضیف و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند
 از او میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند
 کرد و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند
 از او میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند
 حسین میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند
 فرمود حسین میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند
 زوالی که او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند
 و در دست و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند
 یا ایها الضیف و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند و او را میبختند

Handwritten notes in Arabic script, likely a continuation of the text or a separate entry, located at the bottom of the page.

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or note, located at the bottom right of the page.

کتابخانه عمومی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or note, located at the bottom right of the page.

تاریخ احمدیہ

مجلس اول
در بیان فضیلت علم و دانش
و اهمیت تعلیم و تربیت
و لزوم آشنایی با تاریخ و جغرافیه
و ادبیات و فلسفه و منطق
و ریاضیات و فقه و شریعت
و سایر علوم و فنون
و تأکید بر اخلاق و سیرت
و رعایت نظم و انضباط
و احترام به استاد و والدین
و رعایت حقوق دیگران
و تأکید بر خدمت به جامعه
و رعایت بهداشت و سلامت
و تأکید بر ورزش و تفریح
و رعایت ایمنی و امنیت
و تأکید بر همکاری و تعاون
و رعایت حقوق محیط زیست
و تأکید بر احترام به حقوق بشر
و رعایت حقوق زنان و کودکان
و تأکید بر احترام به حقوق معلومان
و رعایت حقوق معلومان
و تأکید بر احترام به حقوق معلومان
و رعایت حقوق معلومان

کتاب شفاء العيون ودرستی الزور
نایف مایه یوسف وحقار کا

۱
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
والحمد لله رب العالمين
مطبوع در کتب خانة دارالافتاء
مطبعة دارالافتاء
جمعته ۴ ذی القعدة ۱۲۸۵
۵ و ۶ راجع ۱۲۸۵





۹۲۷

۹۰۴

۹۲۷

۱۴۹۵۵

ن

کشف الغموس

الرمز

ن

درآمد یوسف دهخدا

